

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

أمر سیزدهم: مشتق

آخرین مطلبی که در بحث مقدمه مطرح می‌شود بحث مفصلی است راجع به مشتق که بعد از این بحث، مقدمات تمام شده و پس از آن بحث از مقاصد شروع می‌شود.

در باب مشتق بین اصولی‌ها اختلاف است که آیا مشتق، حقیقت در متلبس به مبدأ است یا در ما انقضی عنه المبدأ هم حقیقت است؟

يك ذاتی به نام زید داریم، این ذات اگر متصف به يك مبدایی مثل ضرب شد و زید عنوان ضارب را پیدا کرد، در همان زمانی که این ذات، تلبس به این مبدأ دارد و در همان زمانی که بالفعل متلبس به این مبدأ است، یعنی: لباس ضرب را بالفعل پوشیده است، اگر ضارب را استعمال کردیم این استعمال قطعاً حقیقت است و در آن بحثی نیست.

وهكذا در مورد این زید که در آینده لباس مبدأ را می‌پوشد و در آینده متلبس به این ضرب می‌شود، اگر بگوییم: الآن زید ضارب است، در این هم خلاقی نیست که این استعمال مجازی است.

پس در يك مورد بلاشکال، استعمال حقیقی است؛ و آن جایی است که ذات، بالفعل متلبس به مبدأ باشد. در يك مورد هم بلاشکال استعمال مجازی است؛ و آن جایی است که در آینده متلبس به مبدأ شده و ضارب می‌شود، و الآن می‌گوییم ضارب است.

آن موردی که محلّ خلاف است این است که اگر يك ذاتی در زمان سابق، متلبس به مبدأ بوده است و الآن مبدأ از او منقضی شده است، مثلاً دو روز پیش ضرب را محقق ساخته و لباس ضرب را پوشیده و زدن او هم يك ساعت طول کشیده و تمام شده است و امروز که مبدأ از او منقضی شده است، اگر گفتیم او ضارب است؛ آیا این استعمال، حقیقی است یا مجازی؟ پس این مورد، محلّ خلاف است.

آنهایی که می‌گویند این استعمال، حقیقی است نیز عبارات آنها دو برداشت دارد:

بعضی‌ها مثل مرحوم محقق قمی در قوانین مسئله اشتراك لفظی را مطرح کرده است که ضارب هم در متلبس به مبدأ حقیقت است و هم در ما انقضی عنه المبدأ، پس مشترك لفظی می‌شود.

ولی از بسیاری از عبارات، از جمله عبارات مرحوم آخوند در کفایه مسئله مشترك معنوی استفاده می‌شود، یعنی: آنهایی که می‌گویند مشتق در ما انقضی عنه المبدأ هم حقیقت است، می‌گویند: این مشتق برای يك معنای اعمّ از متلبّس و ما انقضی وضع شده است و برای يك جامع بین دو صورت تلّبس و انقضای از تلّبس وضع شده است.

مرحوم آخوند می‌گوید: برای این‌که محلّ نزاع تفصیلاً روشن شود باید اموری بیان شود:

امر اوّل: معنای مشتق

مشتقی که در علم اصول از آن بحث می‌شود يك معنای اصطلاحی خاص اصولی را دارد.

ما يك مشتق لغوی داریم و مشتق لغوی، یعنی: چیزی که از چیز دیگر گرفته شود، و در لغت به مطلق أخذ الشیء من شیء آخر اشتقاق گویند. اگر يك نهري از جایی جدا شد، می‌گویند: اشتقّ النهر؛ پس مشتق لغوی فقط در خصوص الفاظ نیست، مثل نهر.

يك مشتق در اصطلاح ادباء و علم صرف و نحو است و آن این است که: لفظ يؤخذ من لفظ آخر. در صرف، مشتق را سه صورت می‌کنند: اصغر، صغیر و کبیر؛ که اختلافش از این جهت است که اگر موافقت در حروف و ترتیب حروف رعایت شود، این اشتقاق اصغر است، مثل قاتل که از قتل گرفته شده است که هم در حروف اصلیه‌اش و هم در ترتیب حروف با قتل موافقت دارد. گاهی اوقات، موافقت در اصل حروف است، ولی موافقت در ترتیب نیست؛ بلکه فقط موافقت در معنا و اصل حروف است، مثل این‌که جَذَبَ از جَبَذَ مشتق است که موافقت در حروف دارد، ولی موافقت در ترتیب ندارد که این اشتقاق صغیر است. و اگر موافقت در حروف هم نباشد و فقط تناسب در معنا باشد آن را اشتقاق کبیر اکبر گویند.

پس مشتق در اصطلاح ادبیات، یعنی: لفظاً يؤخذ من لفظ آخر.

ولی در علم اصول وقتی مشتق را می‌گویند يك ذات (مثل: زید) و يك مبدأیی (مثل: قیام و قعود) را در نظر می‌گیرند.

اصولی می‌گویند: در صورتی که این مبدأ بر ذات جاری شود، یعنی: اتحاد با ذات پیدا کند به هر نوع اتحادی^[1] که باشد - شبیه همان اتحادی که در جمله اسمیه است که در جمله اسمیه بین محمول و موضوع قضیه يك اتحاد است که مرحوم آخوند هم گاهی از این اتحاد تعبیر به هو هویت می‌کند. البته در جمله فعلیه، اتحاد نیست و فقط اسناد است - به‌طوری که این اتحاد سبب شود تا ما از این مجموعه ذات و مبدأ يك مفهومی را به نام «ضارب» انتزاع کنیم، این مفهوم همان مشتق اصولی است.

پس مراد از مشتق اصولی روشن شد که مشتق لغوی و مشتق نحوی نیست.

طبق این بیان، اسم فاعل، صفت مشبّهه، اسم مفعول، اسم زمان و مکان و آلت، تمام اینها داخل در محلّ نزاع است.

آخوند از این‌جا شروع به بیان نظریه صاحب فصول و ردّ آن می‌کنند:

صاحب فصول: مشتق اصولی اختصاص به اسم فاعل و صفت مشبّهه و آنچه که ملحق به اینها است، دارد. ولی اسم مفعول و زمان و مکان و آلت و صیغه مبالغه از محلّ نزاع خارج است و نزاع اختصاص دارد به اسم فاعل و صفت مشبّهه و ما يلحق بها، که مراد از «ما يلحق» مصادری است که به معنای اسم فاعل باشد.

آخوند می‌گوید: صاحب فصول تنها دلیلی که از کلماتش استفاده می‌شود این است که می‌خواهد بگوید: معانی این 5 مورد (اسم مفعول و زمان و ...) و مدلول آنها محلّ خلاف نیست و مدلول اینها چیزی است که تمام اصولی‌ها و اهل ادب بر آن اتفاق دارند. مرحوم آخوند عین عبارت صاحب فصول را بیان نمی‌کند ولی وقتی به کتاب فصول رجوع کنیم این عبارت «مما اتفق علیه الكل» را نمی‌بینیم، پس معلوم می‌شود آخوند این عبارت را از باطن کلام صاحب فصول بدست آورده است.

صاحب فصول از دو راه وارد این مسئله شده است:

راه اوّل: مسئله تمثیل است. تمام اصولی‌ها وقتی وارد بحث مشتق می‌شوند و می‌خواهند مثال بزنند، به اسم فاعل مثال می‌زنند نه اسم مفعول. صاحب فصول از این استظهار می‌کند که گویا در غیر اسم فاعل اختلاف نیست و مسئله اجماعی است.

راه دوّم: صاحب فصول هر يك از این 5 مورد را بطور جداگانه را بررسی کرده است:

- **اما اسم مفعول:** يك قسم اسم مفعول است که عند الجميع، حقیقت در اعمّ از متلبّس و غیر متلبّس است، مثل مقتول، یعنی: اگر کسی 10 سال قبل کشته شده است الآن هم عنوان مقتول به او اطلاق می‌شود. این يك قسم اسم مفعول است که عند الكلّ خلافی در آن نیست که حقیقت در اعمّ است.

قسم دوّم اسم مفعول آن جایی است که عند الجميع حقیقت در متلبّس است، مثل ملکیت. وقتی می‌گوییم: این مال، مملوك است جایی است؛ که الآن و بالفعل مملوك زید باشد. و لذا در این‌گونه از موارد، اسم مفعول عند الجميع حقیقت در خصوص متلبّس است.

پس دو قسم، اسم مفعول داریم که يك قسم آن عند الجميع، حقیقت در اعمّ است و يك قسم آن حقیقت در خصوص متلبّس است.

بنابر این، نمی‌توانیم در اسم مفعول يك ضابطه کلی ارائه دهیم. وقتی همه در «مقتول» می‌گویند: حقیقت در اعمّ است و در «مملوك» آن را حقیقت در متلبّس می‌دانند، امکان ندارد که ضابطه کلی ارائه دهیم.

- **اما اسم زمان:** عند الجميع، حقیقت در اعمّ است. الآن می‌گویند: روز دهم محرّم، مقتل الحسین است؛ در حالی که روز دهم تمام شد و گذشت.

- **اما اسم مکان:** مثل اسم زمان است و عند الجميع حقیقت در اعمّ است.

- **اما اسم آلت:** عند الجميع برای چیزی وضع شده است که آمادگی و صلاحیت برای آلیت دارد. مقراض، یعنی: وسیله بریدن که آمادگی برای بریدن را دارد ولو این‌که يك بار هم این قیچی لباس بریدن را به خود نپوشیده باشد.

در باب اسم آلت همه می‌گویند: ولو این‌که يك بار هم تلبّس به مبدأ پیدا نکرده باشد، ولی استعمال آن حقیقت است و صرف آمادگی کافی است.

- **اما صیغه مبالغه:** باید تلبّس به مبدأ باشد و این تلبّس هم زیاد باشد و سپس حقیقتاً استعمال می‌شود.

پس صاحب فصول می‌گوید: این 5 مورد را وقتی یکی یکی بررسی می‌کنیم نتیجه می‌گیریم که محلّ خلاف نیستند.

بر طبق این وجه دوم تعبیر «مما اتفق علیه الكلّ» را از عبارات صاحب فصول بدست می‌آوریم.

جواب آخوند: اگر معانی این 5 مورد در نزد اهل محاوره روشن بود، دلیل بر این نمی‌شود که نزد علماء هم روشن باشد. اسم مفعول و ... معنایش نزد اهل محاوره روشن است، ولی دلیل نمی‌شود که آنها را از محلّ نزاع خارج کنیم و بگوییم عند العلماء هم روشن است.

و صَلَّی اللّٰه علی محمد و آلّه الطاهرين

[1] □ گاهی اوقات این اتحاد، اتحاد حلولی است، مثل اتحاد عَرَض و معروض که عرض در معروض حلول می‌کند مثل جدار که محلّ است و بیاض حالّ برای اوست. و گاهی اوقات اتحاد، اتحاد انتزاعی است، مثل مفهوم فوقیت که با سقف اتحاد دارد و اتحاد انتزاعی است؛ یا ملکیت که يك اتحاد اعتباری با زید دارد، وقتی می‌گوییم: زید مالک. گاهی اوقات اتحاد، اتحاد صدوری و اتحاد ایجادی است.